



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



7 می 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت دوازدهم)

آیا شاه امان الله یک دیکتاتور بود؟

باز هم جناب جهانی صاحب در ادامه قسمت چهارم مقاله خود "جواب مختصر به نوشته محترم داکتر صاحب کاظم" سخن را از موضوع بحث اصلی بسوی حاشیه کشانده و برای ثبوت ادعای خود که گویا شاه امان الله یک دیکتاتور بود، چنین می نویسد: «امان الله خان هر چند دوران حکومت پدر و پدر کلان خود را رژیم های دیکتاتوری، استبداد و خود سری میخواندند. در حالیکه شخص امان الله خان دیکتاتوری بیش نبود. در حالیکه در جرگه پغمان سال ۱۳۰۳، که در اوج شورش های جنوبی خاصاً خوست دایر شده بود، اقوام منگل، جدران و سلیمان خیل اشتراک نداشتند و یا احق اشتراک داده نشده بود. (رویداد ص ۳۹۲)

اطلاق کلمه "دیکتاتور" برای یک پادشاه "دموکرات" و قهرمان استقلال کشور، یک جفای بزرگ نه تنها برای یک شخص، بلکه برای یک نظام است که در آن کوشش بعمل آمده بود، در افغانستان آزاد و مستقل قانون را جانشین اراده شخصی سازد و کشور را به جهان معرفی نماید و با جهان رابطه همه جانبه و دوستانه برقرار نماید. او حاضر شد برای رفاه مردم و اعتلاء و پیشرفت کشور سلطنت خود را با خطر مواجه سازد که لازم بود شرح تاریخ ده سال سلطنت او را باید به آب مطلا نوشت، چنانکه امروز ملت حق شناس افغانستان به واقعیت های آن دوره پی برده و او را یکی از قهرمانان تاریخ افغانستان می شمارند، نه آنکه او را دیکتاتور خطاب کرد. شاه امان الله برای بقای سلطنت خود هیچگاه دست به کشتار ظالمانه مخالفان سیاسی خود نزد، حتی در برابر دستیاران قتل پدر خود از شدت عمل کار نگرفت و برعکس با رأفت ذاتی خود آنها را به مقام منزلت قبلی ابقاء نمود. در زندانها کسی به جرم سیاسی زندانی نبود، از اخذ معاش رسمی خودداری کرد و آنرا برای پیشرفت معارف در ساحه ملکی و نظامی اختصاص داد. او کنیز و غلام را آزاد ساخت و معاشات مستمری خاندانی را قطع کرد. او حکومت و اداره کشور را بدست خانواده خود نسپرد، بلکه کابینه او متشکل از شخصیت های غیر خانوادگی بود. او خواست عصر شمشیر را به عصر قلم و خواب بردگی اجتماعی را به بیداری و آگاهی جاگزین کند و وطن و مردم را با تمدن عصری آشنا سازد. او هیچگاه نخواست اقوام ملت را برای تداوم قدرت خود یکی در مقابل دیگری به جنگ و کشتار بکشاند و بنای وحدت ملی را در هم پاشد، ولو که اقوام مختلف مصرانه از خواستند تا در مقابل علیه شورش خوست به آنها اجازه اشتراک دهند، اما او گفت: اگر شورشیان دست از سلاح نکشند، سرکوبی آنها کار عسکر است، نه قوای قومی!

جهانی صاحب می نویسد: «امان الله خان در یک بیانیه شان، در اشاره به شورشهای جنوبی فرمودند: "باز هم تباهی شان آرزو ندارم و تا چندی نصیحت و اندرز میدهم تا باشد که بدین خطای خود بدانند و ازین سهو و خطای خود کسب آگاهی کنند. باز هم اگر مسلمان نشدند و براه صلاحیت و اسلامیت و مطاوعت حکومت نشناختند و تسلیم نشدند. والله اگر باز از هیچ لفظ صلح را درباره آنها بشنوم. و یا قبول کنم بجز اینکه جمهورشانرا بسوزانم و بگویم که ای وزارت حربیه تو میدانی و این قوم تا خاکشان را بتوبره بکشند."» (رویداد ص ۳۹۳)

متن فوق بذات خود اطلاق کلمه دیکتاتوری را از شأن شاه امان الله دور می سازد، زیرا بصراحت گفت که: تباهی شانرا آرزو ندارم و تا چندی نصیحت و اندرز میدهم .. و باز هم اگر... براه صلاحیت [صلح] و اسلامیت و

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني دلیکنيزی بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

مطاوعت [اطاعت از] حکومت نشناختند و تسلیم نشدند... آنها را به وزارت حریبه میسپارم تا آنها را جزای لازم بدهند. اگر شاه شرطیه اول را نمی گذاشت و فوری حکم به کشتار و بربادی آنها میداد، آنوقت می توان از ظلم شاه سخن گفت.

جهانی صاحب می افزایند: «امان الله خان در همین جرگه، در یک بیانیه دیگر، در اشاره به همین موضوع میگوید: "بازاز شما التجاء میکنم که درین مبحث بیشتر ازین صرف اوقات نکنید. از احساسات شما ممنوم و از حد زیاده مشکور. منگل هیچ اهمیت ندارد و فقط یک سگ تان است. حیف این جوش و غلیان تان که درین موضوع نشان میدهد. فقط همین نعره های دشمن کوب الله اکبرگفتن ما و شما برای دشمنان داخلی و خارجی کافیسست» (رویداد ص ص ۴۰۴-۴۰۳)

شاه امان الله مطالب فوق را در پایان بیانیه خود گفت و با تشکر و امتنان از احساسات و کلا، از آنها خواهش کرد که در این باره صرف وقت نکنند و علاوه کرد که: «منگل هیچ اهمیت ندارد و فقط مثل یک سگ تان است - حیف این جوش و غلیان تان .....»

نکته اساسی در جمله اخیر همانا حذف کلمه "مثل" در نقل قول است که اینکار مفهوم جمله را از حالت تشابه به حالت قطعیت تغییر میدهد به این زعم طور مثال اگر خطاب به یک شخص گفته شود: "تو مثل یک آدم نادان سخن می گوئی" معنی میدهد که تو نادان نیستی، اما گفتار مثل آدم نادان است و در غیر آن شخص متهم به نادانی میگردد. اینکه چرا جناب جهانی صاحب کلمه "مثل" را در جمله فوق حذف نموده، دقیقاً قابل پرسش است و گمان نمیرود که حذف آن سهو طباعتی بوده باشد، بلکه با حذف آن خواسته است مفهوم جمله را قاطعیت بخشد که اینکار عمدی نه تنها یک بی انصافی جدی در حق گوینده مطلب است، بلکه مغایر به اسلوب و شیوه های امانتداری در اقتباس و نقل قول بوده و از نظر علمی تحریف موضوع و حتی یک جرم ادبی محسوب میشود.

اینکه بزعم جناب جهانی صاحب: «آیا امان الله خان حق داشت که اقوام بزرگ پکتیا را چنین تهدید نماید و بالاخره یک قوم بزرگ را چنین توهین نماید»، سوالیست که جواب آنرا باید در شرح و بسط قیام و اعمالی جستجو کرد که آن قوم مشخص در برابر دولت و منافع ملی با اشتراک در قیام از خود بروز داده بود و صدمات فراوان به دولت وارد کردند. در این ارتباط بهتر است به متن مکمل بیانیه شاه امان الله در روز آخر لویه جرگه مراجعه کرد و دلیل تهدید و حتی توهین را بررسی نمود، چنانکه شاه در آغاز بیانیه خود چنین گفت:

«اگر چه آرزو نداشتم که درین خصوص با شما چیزی بگویم اما چون شما درین مبحث طولانی پیچیدید و گفتید که آنها عفو خواستند و تائب شدند، عرض میکنم که من آنها را تائب گفته نمیتوانم چرا! از یکطرف قرآن پاک را روانه میکنند و از طرف دیگر هتک عزت و حرمت کلام الهی را نموده بجنگ و مقابله میرایند. اگر ما آنها را تائب بگوئیم گویا که خود را ظالم قرار داده ایم، استغفر الله من ذالک! میخواهم یکفدری اولاً از کارستانی هائیکه آنها به حکومت شما کرده اند با احسانات و اشفاق و مراحمیکه بآنها نموده ام و از ابتداء الی الآن او شان را تسلی داده ام، بیان کنم.»

با بیان این جملات شاه امان الله شرح مبسوطی را درباره شورش خوست و ملای لنگ بیان کرد که به دلیل اهمیت تاریخی این بیانیه لازم است متن مکمل آنرا در قسمت بعدی این سلسله مقالات تقدیم دارم، ولی در اینجا صرف به ذکر چند نکته مختصر آن اکتفاء میدارم.

شاه درباره اینکه معضله شورش خوست چرا و چگونه آغاز شد، ضمن تذکر بعضی نکات مقدماتی در دعوی دوطرف [مبنی بر تناقض بین نظامات یعنی نظامنامه ها و شریعت - کاظم] چنین ادامه داد و گفت: «بعد از چند روز یک مکتوب دیگری به پوسته از طرف بعضی اشخاص برآیم رسید در آن نوشته بود که ما در معاملات دولتی با حکومت چیزی گفتگو داریم. من از خواندن آن بسیار خوش شدم و بدل خود تشکرکنان گفتم لله الحمد که حال ملت من باین درجه احساس پیدا کرده که در امورات دولتی بحث میکنند و برای حکومت خود رأی [نظر] میدهند. بجواب شان نوشتم که من ازین اظهار شما تشکر میکنم، بسم الله بکابل بفرمائید بحث و مذاکره نمائید، ... ممکن است که از افکار عالی شما یک منفعت برای دولت و ملت ما حاصل شود... و برای آنها نوشتیم که خرجی و تسهیلات سفریه شما از طرف دولت تهیه میشود تا شما بکمال خاطر جمعی حاضر مرکز شده معلومات درست بدهید و توضیحاتی را برای خویش در لویه جرگه امساله به همراه دیگر وکلای محترم افغانستان برای خود اکتساب کنید، لکن از خیانتی که آنها در دل داشتند ترسیدند، بدل گفتند که ما را شاید حکومت به بهانه

میخواهد و میگذرد. اگر غداری و خیانت در دل شان نمیبود، چون فرمان من بدست شان موجود بود، چرا میترسیدند. در سلطنت یک پادشاه و عهد حکومتش اگر بفرمانش اعتماد نباشد، دیگر بچه چیز اعتماد خواهد بود؟..... هر چند بانها مدارت و مواسات و مفاهمه بعمل آمد و نظریات مراحم آمیزانه حکومت بدانها دانانده شد، فائده نه بخشید بلکه غلیان جهالت بنیان شان بدبختانه زیاده تر شد. در صورتیکه من معززانه اوشانرا بمرکز خواستم و نیامدند، خودتان فکر کنید و منصف شوید که قصور از کیست؟ آیا خود من دنبال هر کدام بروم یا شما راست که بنزد من بیایید. اگر شما نفری لویه جرگه اینجا نمی آمدید، من دنبال هر کدام تان در هر ده و هر شهر آمده میتوانستم؟ نی! معلوم است یک نفر نمیتواند که بجای رسیده بتواند.»

«شرافت یک سلطنت عزت و وقار یک حکومت گاهی اینچنین ذلت را قبول نمیکند و نکرده توانست که یک خائن و غدار بنا بر تعلیم و هدایت اغیار مطالبات شخصی خود را بنام شریعت و مذهب گلت کاری کرده از یک حکومت اسلامی مانند سلطنت موجوده افغانیه پیش ببرد و الله اگر به نادانی خود تا آخر ماندند، عقیده دارم که خداوند پاک لایزال و برکات انفس پیغمبرستوده خصال ما بواسطه سرشمشیر و نوک برچه های عساکر ظفر مآثرمان آن خائنان اجانب پرست را برباد و تباہ میکنند..... و باید که [آنها] در دنیا و آخرت بهمین مصیبت گرفتار باشند زیرا این جهال نا عاقبت اندیش سد راه ترقیات ملت و مملکت اسلامی خود گردیده اند و آن عسکریرا که من هر فرد آنرا به مقابله و تعرض و مدافعه دشمن دین خود مثل اولادم تربیه داده ام و تربیه میدهم، این ظلام بدبخت او را بیشتر از دشمن بلاهیچ یک سبب مشروعه هدف میسازند.»

شاه امان الله گفت: «درین پنجسال حکومت تان چقدر خون جگر خورد و زحمت کشید تا چیزی کارطوس و چند دانه تفنگی خریداری کرد و حتی گفت و شنید و قیل و قالیکه درین زمستان با انگلیس داشتیم، سببش غیر از آوردن همین اسلحه را به افغانستان دیگر چیزی نبود زیرا که آنها این اسلحه ما را قید کرده بودند. آرزو داشتیم که این کارطوس ها اول بسینه های آن دشمنان ما که به شان و عزت مملکت ما حمله کنند، بخورد و این برچه های براق بشکم های بد خواهان مملکت مان فرو برود. بدا بحال سمت جنوبی که امروز اولین اسلحه که از آنطرف می آید، راه براه برای قتل سمت جنوبی میرود. .... برچه های عسکر شجاع ام بسینه هائیکه فرو میرود، بسینه های مردم منگل. عسکر دلیرم کی را میکشد؟ جهال سمت جنوبی را. خوب است تا چندی نصیحت میکنم و درد دلم را برای این جهال میدانانم. اگر فهمیدند، زهی سعادت شان و الا عسکر را اجازه میدهم که این خیره سران شوخ چشم را بکیفر کردار شان برسانند..... از حق تعالی خواسته ام کسانیکه این اشخاص نادان و ملت جاهلم را از راه برده اند و چنین تعلیم و تحریک داده اند، شرمندہ گردد.»

«باز بهمان وجدانی که خدا بمن داده و به آن حبل المتینی که چنگ زده ام و بهمان ایمان و صدق که من بخدا و رسول خود دارم، هیچ گاهی از دشمن خود اگر چه قوی باشد، پروا وبافی ندارم و بغیر از خدای خود بهیچکس پناه نمیبرم و بغیر از ذات پاک الهی از هیچکس امداد و معاونت نمیخواهم، زیرا این کار و زحمت و عرق ریزیهای را که مینمایم، برای مفاد ذاتی خویش نمیکنم بلکه یگانه نقطه نظر و آرزو تمنای من بهبودی و ترقی و تعالی ملت عزیزم و بلندی عالم اسلام و سرسبزی و آبادی مملکت محبوبم است و بس..... وقتیکه آرزو و تمنای من ترقیات و بلندی مملکت و ملت و عالم اسلامی است و من محض جهت نائل شدن بدین مقاصد مقدسه خویش خدمت میکنم، اگر درین راه سرم برود و سلطنتم برباد شود، هیچ پروا ندارم. در راه این خدمت مقدس بهزارها کله خاک شد، اگر امان الله هم در راه حصول این مطلب مقدس پاک برود، پروا نیست..... نه سلطنت، نه عزت، نه آرامی خودم، چون مطلبم عیش و عشرت نیست، فقط خوشنودی خدا و خدمت شما قوم و عالم اسلام است، عقیده دارم که هیچ دست بالای دست من نخواهد بود.»

«بالفرض و التقدير اگر این نفری سمت جنوبی واقعاً در بعضی نظامات دولتی گفت و شنید و یا تعدیل و تصویبی را در نظر داشتند، پس بایستی قرار اطلاعاتی که مکرراً برای شان داده شده مانند شما در لویه جرگه که انعقاد شدنی بود، حاضر میشدند و بحث و مذاکره میکردند و الا ریش حکومت بدست بچه ها نیست که یکی بطرف خود کش کند و دیگری بطرف خود. یکی بگوید این طور کن و دیگری بگوید اینطور و نه حکومت مجبور است که بخیال هر کس و ناکس رفتار کند. .... چرا که زمام مهام سلطنت را خداوند عالم بدست من داده و من خودم بنزد خداوند و رسول و عموم دنیا مسئولم، نه اینکه اقتدار و اختیار حکومت را بدست هر ملاء و هر وکیل داده است. فقط همینقدر گفته میتوانم که برای کدام فائده مادی و یا رفع بعضی اشکالات عمومی از راه مقررات دینی و دنیوی اگر در یک مجلس بزرگ مانند این مجلس لویه جرگه بعد از مشوره و آرای متکثره کدام مفکوره و

نظریه بکثرت آراء تصویب گردد، البته حکومت برای قبول کردن آن حاضر است و بس (فاذا عزمتم فتوکل علی الله) پس از آن که بکاری قصد کردیم، توکل بر خدا میکنم، از هیچکس خوف و ترس ندارم.»

«مطلب من این نیست که اینها را قتل کنیم و یا هستی شانرا دفعاً بر باد بدهیم ورنه بتوکل خداوند عسکر غیرتمندم بیک ساعت تمام شانرا پاره پاره میکند و این چند روز محض از بی اهمیتی این مسئله بود که ما حرفی از آنها را در میان نیاوردیم و حال هم درین بحث، شما داخل شده اید. فقط جهت آگاه نمودن و داناندان شما از حقائق اینقدر بیانات کرده میشود و الا یک مفسد چیست و بغاوت آن چه اهمیت خواهد داشت.»

«آخر ای نادان! تو چرا اینطور میکنی که این جوش و خروش طرفین بجای اینکه بردشمن صرف شود، دربین خود ما صرف میشود. چرا هر دو قوت را جمع کرده بمقابل دشمن شرف و ناموس مملکت خود کاری نمیکند. این را هم نا گفته باید نگذاریم که در همین سمت بعضی چنان اقوام هستند که نامهای اکثر از اوشان را فی الحال بخاطر ندارم و از بعضی که بیاد من است " نمیخواهم که بگویم تا دیگران ازین نام من دق نشوند" که سر خود را فدای دین و اسلام و فدای دولت و ملت خود میکنند. لکن هزار لعنت باد برکسان بد بخت و شریرشان که سپاهی دلیر و شجاع مانرا هدف گله [گلوله] خیانت خود نموده به بغاوت ایستاده اند.»

شاه امان الله در اخیر باینات خود برای آرام ساختن احساسات پیهم حضار لویه جرگه گفت: «باز از شما التجا میکنم که درین مبحث بیشتر ازین صرف اوقات نکنید از احساسات شما ممنونم و از حد زیاده مشکور! منگل هیچ اهمیت ندارد. فقط مثل یک سگ تان است. حیف این جوش و غلیان تان که درین موضوع نشان میدهید. فقط همین نعره های دشمن کوب الله اکبر گفتن ما و شما برای دشمنان داخلی و خارجی کافیت.»

تبصره: جناب جهانی صاحب در متن این جمله که: «منگل هیچ اهمیت ندارد، فقط مثل سگ تان است»، کلمه "مثل" را حذف نموده است که با حذف آن مفهوم جمله متأسفانه از حالت تشابه و به حالت قطعیت تغییر کرده است، چنانکه در این باره فوقاً تذکر داده شد.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم